

امکان‌سنجی انتقال مالکیت معنوی در قالب عقود رایج

محسن رئیسی^۱، مریم آقایی بجزستانی^{۲*}

۱. کارشناسی ارشد گروه حقوق خصوصی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران

۲. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۵/۱/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۹۵/۲/۱۸)

چکیده

امروزه اموال معنوی در دو عرصه مالکیت فکری و مالکیت صنعتی به طرز شگفت‌آوری گسترش یافته‌اند. این گسترش و شیوع، حمایت و سهولت در نقل و انتقال اموال معنوی را می‌طلبد. قانون‌های موجود در ایران تلویحاً به قابلیت نقل و انتقال اموال معنوی اشاره دارند، اما به اصول حاکم بر این نقل و انتقال نپرداخته است، علاوه بر این در مورد قابلیت انتقال در قالب‌های رایج نیز، خلأهای قانونی وجود دارد. قانون‌های موجود در اثبات مالیت و اهمیت حقوق معنوی به نسبت پذیرفتنی است، اما در جهت انطباق کامل مبانی سنتی و مرسوم مالکیت و نقل و انتقال آن با نظام مالکیت معنوی و نحوه انتقال آنها مشکلاتی وجود دارد. نقل و انتقال اموال معنوی در برخی عقود مانند رهن، صلح، هبه و بیع با موانعی روبه‌روست و در عقود اجاره، وکالت و عاریه نیز قانون‌های فعلی پاسخگو نیست. با عنایت به مواد ۴۵۴ و ۴۶۵ قانون مدنی انتقال اموال معنوی در قالب عقد معاوضه امکان‌پذیر است. نگارنده با بررسی عقود معین و امکان‌سنجی انتقال اموال معنوی در قالب این عقود ضمن طرح چالش‌های موجود به تبیین نحوه انتقال صحیح این‌گونه اموال پرداخته است.

واژگان کلیدی

انتقال مالکیت، عقود معین، مالکیت معنوی، معنوی.

مقدمه

حقوق مالکیت معنوی به‌طور سنتی به دو شاخه اصلی و مهم تقسیم می‌شود: الف) حقوق مالکیت صنعتی و تجاری؛ ب) حقوق مالکیت ادبی و هنری و حقوق مرتبط که در هر یک از آن، دو بخش اساسی وجود دارد. یک بخش مادی آن که مستقیماً برای صاحب آن منفعت ایجاد می‌کند و بخش دیگر روابط غیرمالی است که ارزش داد و ستد را ندارد و به‌طور مستقیم قابل ارزیابی به پول و مبادله نیست و انتقال‌ناپذیر است.

آنچه در عرصه مالکیت معنوی، در عصر کنونی اهمیت پیدا کرده، بحث تجاری‌سازی آن است. زیرا تا زمانی که حقوق مالکیت معنوی به‌عنوان ابزاری برای تحصیل منافع اقتصادی و تجاری قرار نگیرد، ارزش و جایگاه واقعی خود را در دنیای امروز پیدا نخواهد کرد. انتقال اموال معنوی باید در قالب قراردادهای معتبر انجام پذیرد. این قالب‌ها در حقوق ایران متعددند: برخی عقود مثل بیع، معاوضه و قرض، موجب انتقال مالکیت عین اموال می‌شوند، برخی عقود نیز مانند اجاره انتقال مالکیت منافع برای مدتی محدود را موجب می‌شوند. علاوه بر این، از حیث تعهدات ناشی از این عقود، در برخی موارد چون هبه، تملیک به‌طور مجانی واقع می‌شود. نکته مهم در همه این عقود آنست که پس از تحقق عقد، انتقال مالکیت مال موضوع عقد صورت می‌پذیرد، به‌نحوی که پس از تحقق عقد، از ناقل سلب مالکیت می‌شود و او نمی‌تواند در مورد آنچه واگذار کرده است، حقی داشته باشد. انتقال دائمی است و منتقل‌الیه قائم مقام ناقل می‌شود. حتی در اجاره نیز انتقال منافع در مدت معلوم، دائمی است.

بنابراین در نوشتار حاضر برآنیم تا به پرسش‌های زیر پاسخ دهیم:

- انتقال اموال معنوی در قالب چه عقود امکان‌پذیر است.
- قانون‌های موجود تا چه حدودی پاسخگوی چگونگی انتقال اموال معنوی است.
- انتقال در قالب عقود معین با چه چالش‌هایی روبه‌روست.

لذا از آنجا که قانون‌های موجود صرفاً به قابلیت نقل و انتقال اموال معنوی (فکری) اشاره داشته‌اند، به اصول حاکم و قواعد خاص اشاره‌ای نشده است. بررسی قالب‌های سنتی انتقال در بحث مالکیت معنوی ضروری خواهد بود.

انتقال حقوق مالکیت معنوی در قالب عقد بیع

«مادر عقود» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸: ۴۰) عنوانی است که به بیع داده‌اند و این یعنی ما می‌توانیم در تفسیر سایر عقود و در برخورد با احکام مبهم یا مجمل یا سکوت قانون به باب بیع رجوع کنیم و با پیدا کردن حکم مشابه و و رد فرع بر اصل، حکم مورد قضیه را جست‌وجو کرد؛ این عمل هرچند قیاس اصولی است، با توجه به سیره مشهور فقها در عمل با ایراد روبه‌رو نیست. نویسندگان قانون مدنی نیز بر این امر وقوف داشته‌اند و اگرچه به تبعیت از حقوق کشورهای اروپایی، بخشی از قانون مدنی را به قواعد عمومی قراردادهای اختصاص داده‌اند. با این حال در مبحث بیع به گونه‌ای سخن گفته‌اند که نشان می‌دهد باب بیع، از نظر ایشان برای رفع ابهام از سایر عقود است. به‌ویژه اینکه در این قانون و در زیر عنوان مباحث مربوط به بیع از ماده ۳۹۶ تا ۴۵۷ از ده خیار فسخ معین برای طرفین نام برده شده که تنها سه مورد آنها مختص به بیع است.^۱

بیع عبارت است از تملیک عین به عوض معلوم (ماده ۳۳۸ قانون مدنی). پس از تحقق بیع، خریدار مالک مبیع می‌شود و حق همه‌گونه تصرف در مال خود را دارد.

اغلب فقها و حقوقدانان تعاریف مشابهی ارائه کرده‌اند و بر عین بودن مبیع اصرار دارند (شیخ طوسی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۷۶؛ علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۱۰: ۵) اما برخی معتقدند که عین بودن محدود به عین خارجی نیست، مرحوم نایینی می‌گوید: مراد از عین خصوص عین خارجی که در حال حاضر در مالکیت باشد، نیست، بلکه هر چیزی است که در مقابل منفعت و حق قرار گیرد (نایینی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۳۹).

۱. خیار مجلس (ماده ۳۹۷)، خیار حیوان (ماده ۳۹۸) و خیار تأخیر ثمن (مواد ۴۰۱ و ۴۰۲).

تقسیم اعیان به کلی، شخصی یا خارجی و پذیرفته شدن انتقال طلب مربوط به عین کلی، در حقوق کنونی نیز بیانگر این است که منظور از عین، صرفاً عین شخصی و خارجی نیست.

اگر در رابطه انسان و اشیا اندک تأملی شود، این نکته آشکار است که آنچه موضوع حق و تکلیف قرار می‌گیرد، داد و ستد می‌شود و به مالکیت درمی‌آید، در واقع حقوق، غیرمادی و اعتباری است که ما از نظر سهولت بیان و به مناسبت قوام آن حقوق بر پایه‌های مادی، حق را با موضوع خود نام می‌بریم، به عنوان مثال، هنگام فروش قطعه زمینی، مالک هیچ تصرفی در آن نمی‌کند، بلکه صرفاً علاقه و ارتباط خود را با آن تغییر می‌دهد. پس آنچه مال یا مالکیت یا حق نامیده می‌شود، همه از یک سنخ است و هیچ کدام مادی و خارجی نیست. در واقع مالک، حق مالکیت و ارتباط اعتباری و معنوی خود را با زمین انتقال می‌دهد و از آن به فروش زمین تعبیر می‌کند. آنچه متأخران را به تبدیل مال به عین واداشته، احتراز از شمول تعریف به اجاره است. پس برای اینکه بیع از اجاره (تملیک منافع) ممتاز شود، قید عین را به آن افزوده‌اند (امیدیان، ۱۳۸۶: ۸۲).

کتاب و سنت نیز اشاره‌ای به ضرورت عین بودن مبیع ندارند. در حقیقت برای لزوم عین بودن مبیع، نه نصی در منابع فقه موجود است و نه نشان دقیقی از آن در آثار فقیهان متقدم می‌توان یافت و مبنای استدلال فقیهان بسیاری که به این شرط تصریح کرده‌اند، فتاوی سایر فقیهان است؛ همان‌گونه که شیخ مرتضی انصاری در مکاسب می‌گوید: «و الظاهر من لفظ البيع اختصاص المعوض بالعین فلا یعم ابدال المنافع بغيرها و علیه استقر اصطلاح الفقهاء فی البيع» (انصاری، ۱۳۶۶: ۷۹).

ریشه نظری تعریف قانون مدنی در اختصاص بیع به تملیک «عین» را می‌توان برگرفته از تعریفی دانست که شیخ طوسی از فقیهان قرن پنجم در مبسوط ارائه داده است (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۴۱).

اغلب فقیهان معاصر هم به پیروی از آرای عالمان قرن دوازدهم و سیزدهم، به لزوم عین بودن مبیع اشاره دارند (خویی، ۱۴۱۰، ۲: ۲۳؛ ایروانی، ۱۴۲۷، ۲: ۳۸). البته دیدگاه حضرت امام خمینی (ره) در این خصوص شایان توجه است. به نظر ایشان، بیع غیراعیان در نزد عقلا و عرف بسیار متداول است؛ گو اینکه زارعان هنگام ترک مزارع و مهاجرت از مناطق زراعی و باغات، آثار اعمالشان را در زمین می‌فروشند؛ مثل حق شیار و حفر جدول و تصفیة اراضی و هیچ شکی در صدق بیع بر آنها وجود ندارد. همچنین در دوران کنونی، گاه متعارف است، حقی عقلائی یا اعتباری را که در اصطلاح امروزی سرقفلی یا حق آب و خاک می‌نامند، انتقال می‌دهند که شک و شبهه‌ای در صدق مفهوم بیع بر آنها وجود ندارد. بنابراین، بیع حقوق و منافع، هم بیع عرفی و هم لغوی است، گرچه فرض بطلان آنها شود.

همچنین ایشان در پاسخ به ایراد کسانی که بیع مبیع کلی فی‌الذمه و دین را صحیح ندانسته‌اند و معتقدند که مالکیت، عرض (در برابر جوهر) است که نیاز به محل موجود و محسوس دارد، بیان می‌دارد: «این ایراد در مال کلی در معین و مشاع نیز وجود دارد، میان کلی در معین و کلی فی‌الذمه تفاوتی وجود ندارد، مگر از جهت تقید و این تفاوت موجب افتراق در کلیت نمی‌شود. در ملک مشاع نیز سهام در خارج، معین و مشخص نبوده و موجود خارجی محسوب نمی‌شود. آنچه در خارج می‌تواند موجود باشد، فقط و فقط عین است» (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳: ۴۲۲).

سپس برای توجیه صحت بیع در تمامی این موارد بیان می‌دارد که: «می‌بایست قائل به این باشیم که ملکیت از اعراض خارجی نبوده، بلکه از اعتبارات عقلائی است و مانعی در اینکه آن را برای موضوع اعتباری دیگری اعتبار نماییم، وجود ندارد» (همان).

میان حقوقدانان نیز در خصوص موضوع تعهد قرار گرفتن حقوق در عقد بیع، اختلاف نظر وجود دارد و عده‌ای بر این نظرند که مورد بیع حتماً باید از اعیان خارجی باشد و تصریح کرده‌اند که منفعت، عمل، حق و مانند آنها مبیع واقع نمی‌شوند. در مقابل عده

دیگری به جواز بیع حق و اموال معنوی معتقدند و در این خصوص تفاوتی بین فروش اعیان متجسم در خارج و سایر اموال و حقوق مالی نمی‌بینند. در این میان دیدگاه فقهی-حقوقی آقای ابوالقاسم گرجی شایسته تأمل بیشتری است:

«شمول ادله صحت، فرع بر قابلیت موضوع برای نقل است و تمسک به این ادله با شک در قابلیت نقل، تمسک به دلیل است در شبهه مصداقیه با شک در صدق، و آن هم جایز نیست» و همچنین «موضوعات این ادله و مانند اینها یعنی بیع، تجارت و عقد و غیرذلک اموری هستند عرضی، حقیقت ثابتی ندارند تا مورد شک و شبهه مصداقیه این ادله بدانیم، بلکه به تبع زمان، مکان و سایر شرایط، مختلف می‌شوند. لذا امروزه در مورد واگذاری حق‌السکنی و حق‌التألیف و غیره، کلمه بیع یا فروش را به کار می‌برند؛ در حالی که در گذشته چنین نبود» (گرجی، ۱۳۷۲: ۷۰).

در نظر دیگر آمده است: «عرف محاوره، انتقال حق در مقابل عوض را «فروش» می‌گویند. این نامگذاری تمایل عرف را به گسترده دامنه بیع می‌رساند. از این تمایل باید سود جست و رویه قضایی را به این سوی کشاند که انتقال مالکیت حق و اموال غیرمادی نیز در تعریف بیع بگنجد و قید «عین» تنها برای خروج اجاره از تعریف به‌کار رود» (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۴۲)

دکتر لنگرودی، ضمن پذیرش این نظر که عین بودن مبیع از عناصر سازنده بیع نیست، ماده ۳۳۸ قانون مدنی را منسوخ دانسته و گفته است: قانونگذار در موارد فراوان که پس از قانون مدنی تصویب کرده است، در مورد تعریف بیع خود را پایبند به ماده ۳۳۸ قانون مدنی نمی‌داند (لنگرودی، ۱۳۸۸: ۴۲۶).

بیشتر این اختلافات ناشی از معانی مختلف کلمه «عین» است که با توجه به کاربرد آن می‌توان معانی اصل یا منفعت را بر آن مترتب کرد. اما مشاهده می‌کنیم که قانونگذار با وجود آگاهی و اشراف بر عقد بیع در ماده ۴ قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان و

هنرمندان مصوب سال ۱۳۴۸ از عنوان واگذاری یاد کرده است نه بیع و به نظر می‌رسد بهتر است قید عین را در ماده ۳۳۸ قانون مدنی ویژه تمییز عقد بیع و اجاره دانست.

دکتر کاتوزیان پس از آنکه قرارداد واگذاری حقوق مؤلف را جزو عقود معین می‌داند (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۱۰) در این نظر تأمل می‌کند و در گفتاری تحت عنوان «بیع اموال غیرمادی» ضمن نقد ماده ۳۳۸ قانون مدنی در خصوص ضرورت «عین» بودن مبیع معتقد است: «لزوم تلقی بیع بودن، واگذاری اموال غیرمادی جزو ضروریات و احکام عرف است و باید بدان گردن نهاد و حکم همه انتقالات اموال (مادی و غیرمادی) را یکسان دانست». به نظر ایشان «لزوم عین بودن بیع ناشی از تفکر جدایی بیع از اجاره است؛ در حالی که نمی‌توان به این بهانه واگذاری اموال غیرمادی را بیع ندانست به‌ویژه آنکه در عرف کنونی چنین معاملاتی بیع تلقی می‌شود و حرکت قانونگذار نیز به همین سو می‌باشد» (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۳۰۵). البته ایشان با ارائه تفسیر موسع از مفهوم بیع در ماده ۳۳۸ قانون مدنی، از جنبه دیگری معتقد است که انتقال حقوق مالی مؤلف بیع نیست و آن اینکه: بیع مستلزم انتقال دائمی مالکیت است، در حالی که در انتقال حقوق مالی مؤلف حتی در صورت سکوت طرفین، قانونگذار مدت آن را ۳۰ سال اعلام کرده است (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۳۱۱).

دکتر شهیدی نیز در خصوص تشبیه حقوق مالی مؤلفان به عین، معتقد است که: «به نظر می‌رسد این‌گونه اموال را باید در ردیف اموال عینی به‌شمار آورد و احکام قانونی این اموال را نسبت به آن ثابت دانست، زیرا هرچند از جهات خصوصیات مادی و فیزیکی با اموال عینی معمولی متفاوت است، لیکن در مقام تحلیل مقایسه‌ای با دیگر گونه‌های اموال، ذهن درمی‌یابد که این‌گونه اموال هرگز نمی‌تواند در ردیف منفعت یا حق یا عمل جای گیرد. بنابراین به نظر می‌رسد که این‌گونه از اموال نیز همانند سایر اعیان می‌تواند مبیع قرار گیرد» (شهیدی، ۱۳۸۲: ۱۵).

آنچه قبل از هر چیز ضروری به نظر می‌رسد آن است که استدلال حقوق‌دانان حداکثر متضمن این معناست که: «علی‌رغم لزوم عین بودن مبیع» عقد بیع شامل اموال غیرمادی از

جمله حقوق مالی مؤلف نیز می‌شود و باید این تلقی را پذیرفت و تلاش دکترین برای خروج از بن‌بست «عین» در عقد بیع را باید ارج نهاد. اما آنچه کمتر به آن توجه می‌شود این است که بیع مستلزم انتقال مالکیت است، در حالی که در قرارداد مؤلف، مالکانه بودن حقوق مؤلف محل تردید خواهد بود. به عبارت بهتر، اگر گفته شود که حقوق انحصاری مؤلف بر آن اموال، مالکیت محسوب نمی‌شود، در آن صورت به کلی از عقد بیع فاصله خواهیم گرفت. اما همان‌گونه که گفته شده است، به نظر می‌رسد در حقوق ایران، مبنای حقوق مؤلف، مالکیت مؤلف باشد. فقهای معاصر عامه و خاصه نیز این امر را تأیید می‌کنند. با این حال مالکانه بودن حقوق مؤلف مستلزم بیع بودن قراردادهای پدیدآورنده نیست. زیرا ممکن است مالک قراردادهای دیگری غیر از بیع نسبت به اموال خود منعقد کند. «مثل برقراری حق انتفاع نسبت به مال».

علاوه بر این، بیع بودن قراردادهای مؤلف از جنبه‌های دیگری نیز با تردید همراه است:

الف) وجود حقوق معنوی مؤلف، مانع از استفاده کامل و مطابق میل خریدار می‌شود. خریدار برخلاف خریدار معمولی، نمی‌تواند مبیع را تغییر دهد، اصلاح کند و بلااستفاده و بدون بهره‌برداری نگه دارد.

ب) خریدار در بهره‌برداری از اثر، صرف نظر از محدودیت‌های مکانی و زمانی و شیوه بهره‌برداری، در بسیاری از موارد تابع اراده مؤلف باقی می‌ماند. او باید «نام پدیدآورنده اثر را با عنوان و نشانه ویژه معرف اثر یا روی نسخه‌های چاپی و تکثیرشده به روش معمول و متداول اعلام و درج نماید» (ماده ۱۸ قانون حمایت از حق مؤلفان ایران).

ج) در اینجا مدت انتقال محدود است، در حالی که مدت مالکیت خریدار محدود نیست و چنین شرطی پذیرفته نمی‌شود و حتی عقد بیع را باطل می‌کند (شرط خلاف مقتضای ذات عقد بیع).

مالکیت خریدار دائمی است، در حالی که حتی در فرض سکوت طرفین قرارداد، بهره‌برداری از حقوق مؤلف راجع به مدت انتقال آن حقوق، حداکثر برای مدت سی سال از تاریخ قرارداد، انتقال خواهد یافت (ماده ۱۴ قانون حمایت از حق مؤلفان ایران).

د) منتقل‌آیه نمی‌تواند بهره‌برداری از اثر را متوقف کند. این امر اگرچه به نحو صریح در حقوق ایران مطرح نشده است، از محتوای مقررات قانون استنباط می‌شود. این امر مغایر وصف مطلق مالکیت است که خریدار مبیع از آن بهره‌مند می‌شود و ملزم به بهره‌برداری از مال خود نیست.

ه) حق اخراج از مالکیت که از دیگر حقوق خریدار است، با وجود حقوق معنوی مؤلف و قائم به شخص بودن قراردادهای مذکور منتفی است یا به حداقل می‌رسد. خریدار می‌تواند مال خود را تلف کند و از بین ببرد، ولی منتقل‌آیه حقوق مؤلف چنین اختیاری ندارد.

و) عقد بیع، بایع را ملزم به تسلیم مبیع می‌کند (بند ۲ ماده ۳۶۲ قانون مدنی) ولی همگان می‌پذیرند که نمی‌توان مؤلف را به تکمیل و تسلیم اثر سفارش داده‌شده مجبور کرد (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۱۳۷). با این حال، مؤلف در مقابل ناشر ملزم به تسلیم اثر می‌شود.

ز) هیچ کس حق ندارد از مال دیگری استفاده کند، در حالی که منتقل‌آیه و حتی خود مؤلف نمی‌توانند مانع از تکثیر خصوصی و بهره‌برداری آموزشی و نقل کوتاه از آثار بشوند (مواد ۷، ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱ قانون مدنی).

ح) اسباب ایجاد مالکیت در حقوق ایران محدود و مشخص هستند (ماده ۱۴۰ قانون مدنی) در حالی که مشخص نیست که مالکیت مؤلف پس از انقضای مدت انتقال به کدام یک از اسباب منسوب می‌شود. به عبارت بهتر اگر قائل به آن باشیم که قرارداد بهره‌برداری موجب مالکیت منتقل‌آیه می‌شود، زوال مالکیت منتقل‌آیه و مالک شدن مجدد مؤلف چگونه تحلیل خواهد شد؟

بنابراین به نظر می‌رسد بیع دانستن قرارداد مؤلف مانع از آن است که وی در منافع و قواعد بهره‌برداری سهام‌شده، زیرا لزوماً به هنگام انعقاد عقد بیع ثمن باید معین و معلوم شود. در این صورت، مشخص است که منافع مؤلف کمتر تأمین خواهد شد و این تفسیر منافی عواید حقوق مؤلف است. علاوه بر این، منتقل‌آلیه تبعاً مالک منافع و عواید مال خود می‌شود و موجبی برای پرداخت بخشی از آن به مؤلف وجود ندارد. با وجود تلاش حقوقدانان برای ارائه تفسیر موسع از واژه «عین» در ماده ۳۳۸ قانون مدنی، به نظر نمی‌رسد به راحتی بتوان نص ماده مذکور را نادیده گرفت.

– انتقال حقوق مالکیت معنوی در قالب عقد اجاره

تملیک منافع عین مستأجره توسط مستأجر تعریفی است که از ماده ۴۶۶ ق.م و سایر موارد می‌توان از عقد اجاره به دست آورد.

در خصوص امکان انتقال منافع حاصل از آثار معنوی به عقد اجاره، نص قانونی وجود ندارد و تنها اشارات مواد قانونی در زمینه اجاره اموال است که سبب می‌شود انتقال اموال معنوی در قالب عقد اجاره تصور شود. لذا مواردی را درباره دو بخش انتقال مالکیت ادبی و صنعتی به تفکیک بیان می‌کنیم.

در بخش مالکیت ادبی باید گفت: به نظر نمی‌رسد ماهیت «انتقال حقوق مؤلف» با عقد اجاره انطباق داشته باشد؛ زیرا:

۱. در اجاره لزوماً موضوع عقد متشکل از دو جزء عین و خود منافع است، در حقوق مؤلف صرفاً حقوق مالی مؤلف بدون هیچ پایگاهی وجود دارند و مورد اعتبار و شناسایی هستند. بر این اساس بسیاری از احکام قانون مدنی در باب اجاره، مثل تلف عین مستأجره، عیب آن و لزوم معلوم و معین بودن عین مستأجره، در این بحث منتفی هستند. تسلیم عین مستأجره در مدت قرارداد ضروری است، ولی تسلیم یا بقای نسخه اصلی نزد منتقل‌آلیه در طول مدت قرارداد ضرورتی ندارد.

حتی ممکن است در لحظه انعقاد قرارداد حقوق مؤلف، نسخه اصلی اثر تلف یا مفقود شده باشد. برعکس در عقد اجاره تملیک منفعت به مستأجر مستلزم وجود و تعیین عین مستأجره است (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۵۷۱). بر همین اساس مواد ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ قانون مدنی احکام ویژه‌ای وضع کرده‌اند: ماده ۴۷۰ قدرت بر تسلیم عین مستأجره، ماده ۴۷۱ ق.م لزوم قابلیت بقای عین مستأجره در برابر انتفاع و بالأخره ماده ۴۷۲ قانون مدنی بر معین و معلوم بودن عین مستأجره تأکید و تصریح دارند.

۲. تعیین مدت در عقد اجاره، شرط صحت عقد است (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۵۷۳) لیکن در انتقال حقوق مالی مؤلف، با وجود موقت بودن آن، به تعیین مدت نیازی نیست؛ در این صورت قانونگذار حداکثر مدت انتقال را سی سال قرار داده است (ماده ۱۴ قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان).

۳. منافع، مالی است که تدریجاً از عین حاصل می‌شود و ضابطه تمیز منفعت از عین همین تدریجی بودن حصول و تراوش آن است. حقوق مالی مؤلف به محض خلق اثر ایجاد می‌شوند و به گذشت زمان نیازی ندارند (موارد ۱ و ۲ قانون ایران). به این ترتیب آنچه در مورد حقوق مالی مؤلف مطرح می‌شود، حقی موجود، کامل و مورد اعتبار است، نه حقی که به تدریج به وجود می‌آید. لذا علاوه بر فقدان پایگاه (عین مستأجره) خود حقوق مالی تماماً به هنگام انتقال وجود دارند و نمی‌توان آنها را منفعت دانست. حتی اگر لاشه اصلی و اولیه اثر به کلی از بین برود یا آنکه به دیگران منتقل شود، حقوق مؤلف باقی خواهد ماند. در حالی که در اجاره، تصور بقا و وجود عقد و منفعت در حالتی که عین مستأجره تلف می‌شود؛ منتفی است (مواد ۴۸۳ و ۴۹۶ قانون مدنی).

۴. وجود حقوق معنوی مؤلف از یک سو و خصیصه قائم به شخص بودن قرارداد از سوی دیگر، محدودیت‌های فراوانی برای منتقل‌آلیه حقوق مؤلف ایجاد می‌کند که

تصور آن برای مستأجر دشوار است، مثل اصل عدم امکان انتقال حقوق مالی مؤلف مگر با اذن مؤلف، اصل لزوم بهره‌برداری از اثر، در حالی که مستأجر مثل هر مالکی الزام به بهره‌برداری از مال خود ندارد و علی‌الاصول حق انتقال آن را دارد (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۴: ۳۳۹).

۵. قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان، سال‌ها پس از قانون مدنی تصویب و وضع شده است و قانونگذار به‌خوبی از پشتوانه غنی فقهی و نظریات موجود راجع به کیفیت انعقاد عقد اجاره، بیع و ... آگاه بوده است. با این حال، انتقال حقوق مؤلف را بیع یا اجاره نامگذاری نکرده است. بنابراین آیا سکوت مقنن در مقام بیان قرینه آن نیست که قانونگذار انتقال حقوق مؤلف را جزو عقود معین نمی‌داند؟!

۶. لزوم بهره‌مندی از آثار و فواید اجاره نیز به‌تنهایی مفید نیست. شرایط و ارکان عقد اجاره در مورد انتقال حقوق مؤلف وجود ندارد. بنابراین نمی‌توان آن دو را یکی پنداشت. با این حال نزدیکی و تشابه میان اجاره شخص با قرارداد خلق اثر سفارشی که در حقوق ایران موجب انتقال حقوق مالی به سفارش‌دهنده می‌شود. بسیار تأمل‌برانگیز است (محمدی، ۱۳۸۶: ۱۸۷ و ۱۸۸).

۷. منافع در عقد اجاره به لحاظ پیوند با عین مستأجره، مربوط به مکان یا زمان خاصی هستند. در حالی که در حقوق مؤلف نه‌تنها شیوه‌های بهره‌برداری بسیار متنوعند، مکان و زمان بهره‌برداری هم باید معین و محدود شود (مفهوم ماده ۵ قانون ایران و وحدت ملاک ماده ۲۱۶ قانون مدنی). در غیر این حالت، منتقل‌آلیه امکان استفاده از اثر به اشکال مختلف را خواهد داشت.

۸. قرارداد اجاره لزوماً عقدی معوض است و بدون تعیین اجاره‌بها عقد باطل خواهد بود (مواد ۴۶۴ و ۴۹۰ قانون مدنی). در حالی که قرارداد بهره‌برداری از حقوق مؤلف، شاید به‌صورت مجانی منعقد شود.

۹. در اجاره منافع در مالکیت مستأجر به وجود می‌آید و همین امر کافی است تا تمام منافع متعلق به او باشد، در صورتی که شیوه‌های جدید بهره‌برداری از اثر که موضوع توافق مؤلف و طرف قرارداد او نیستند، به خود او تعلق دارند. در مجموع به نظر می‌رسد، انتقال حقوق مؤلف در حقوق ایران عقد اجاره نیست (محمدی، ۱۳۸۶: ۱۸۷ و ۱۸۸).

اما در مورد اجاره اموال صنعتی در ماده ۳۹ قانون ثبت علائم و اختراعات، قانونگذار غیر از انتقال مالکیت، شکل دیگری از انتقال را در خصوص حق اختراع پیش‌بینی کرده که عبارت است از انتقال حق استفاده از موضوع اختراع. در نگاه اول به نظر می‌رسد که این نوع قالب انتقال با ماهیت عقد اجاره مشابه است، اما بررسی‌های دقیق‌تر نشان می‌دهد تردیدهایی که در بحث ماهیت حقوق مالکیت ادبی و هنری وجود دارد، در اینجا هم امکان طرح دارند، در نتیجه ماهیت این گونه انتقالات با عقد اجاره یکی نیست و از طرفی قانون ثبت علائم و اختراعات، سال‌ها پس از قانون مدنی تصویب شده است؛ با این حال، انتقال حقوق مالی حق اختراع را اجاره نامگذاری نکرده است.

بنابراین به نظر می‌رسد سکوت قانونگذار در خصوص علائم تجاری، مدارهای یکپارچه، نمونه‌های اشیای مصرفی و طرح‌های صنعتی نیز در همین مباحث طرح‌شدنی است (امیدیان، ۱۳۸۶: ۱۰۰).

– انتقال حقوق مالکیت معنوی در قالب عقد رهن

رهن اموال در مواد ۷۷۲ و ۷۷۴ قانون مدنی ذکر شده است، در این خصوص تحلیل‌های زیادی وجود دارد. با توجه به اهمیت رهن اموال فکری و خصوصاً پذیرفته شدن عقد رهن اموال معنوی در برخی کشورها، متفکران و حقوقدانان ما را به این فکر واداشته‌اند که در خصوص این دو ماده تحلیل‌های بیشتری داشته باشیم یا اینکه مستقیماً در قوانین خاصه حقوق معنوی مبحث انتقال گنجانده و رهن این اموال به‌صراحت ذکر شود.

در برخی نظام‌های حقوقی، این حق در مورد مالک حق اختراع پذیرفته شده است. به‌عنوان مثال در کشور انگلیس این حق به مخترع داده شده است که بتواند حق اختراع خود را به رهن بگذارد (بتتلی و شرممان، ۲۰۰۷: ۴۱۶).

بر مبنای ماده ۷۷۴ قانون مدنی مهم‌ترین شرط مال مرهونه، عین بودن آن است و اموال مادی مانند حق تألیف، اختراع، سرقتی و مطالبات را نمی‌توان به رهن داد (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۴۷۸).

حقوقدانان در سال‌های اخیر، در زمینه رهن اموالی که در عین بودن آنها تردید وجود دارد، کوشش کرده‌اند که موانع و مشکلات موجود حقوقی را به‌نحوی از سر راه خود بردارند. در مورد لزوم «عین معین» بودن مورد رهن، در نظر بعضی از حقوقدانان، مورد رهن، لازم نیست از مصادیق و افراد مال اصالی باشد و می‌توان مال آلی را نیز به وثیقه گذاشت (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸: ۶۹).

بعضی از حقوقدانان نیز با اعتقاد به اینکه منظور از عین در ماده فوق، اصل وجود مال است که در مقابل دین و منفعت قرار می‌گیرد، نه وجود مادی و خارجی داشتن، این اموال را قابل توثیق می‌دانند؛ با این توضیح که گاهی عین به‌معنای وجود مادی و به اصطلاح محسوس به‌کار می‌رود که در این مفهوم، عین در مقابل اشیای غیرمادی نظیر حق اختراع قرار می‌گیرد؛ اما گاهی عین در مقابل منفعت به‌کار برده می‌شود که منظور، اصل خود مال است و عین در ماده مذکور به مفهوم اصل مال است؛ در مقابل منفعت آن و نه به‌معنای خارجی بودن مال و تعیین داشتن آن. باطل دانستن رهن اموال فکری و محروم کردن بخش عظیمی از اموال و دارایی‌ها از توثیق، نه تنها حکم سطحی و شتابزده‌ای به‌نظر می‌رسد، بلکه با ملاحظات و واقعیت‌های اقتصادی نیز در تعارض است. بنابراین باید تلاش‌هایی را که به دنبال تسری احکام رهن به اموال فکری هستند، ستود؛ اما تحلیل‌های فوق، کامل و دقیق به‌نظر نمی‌رسند. شاید بتوان بر اساس نظر اول، ورق اختراع را توثیق‌پذیر دانست، لیکن مصادیق دیگر اموال فکری که برای آنها سندی صادر نمی‌شود، تحت پوشش قرار

نمی‌گیرند (کریمی، ۱۳۷۶: ۱۹). تحلیل و نظر دوم هرچند تمام مصادیق اموال فکری را قابل توثیق می‌داند، اما ایرادهایی هم دارند که عبارتند از:

۱. ماده ۷۷۴ ق.م از دو جمله تشکیل شده است. جمله اول به لزوم عین بودن مورد رهن اشاره دارد و جمله دوم نیز که با حرف عطف «و» به جمله اول اضافه شده، رهن دین و منفعت را باطل دانسته است. بررسی این دو جمله در کنار هم نشان می‌دهد آنچه در مقابل عین معین قرار گرفته، صرفاً منفعت نیست، بلکه دین و منفعت است. بنابراین برخلاف آنچه گفته شده، در این ماده عین معین نه در برابر «منفعت» بلکه در مقابل «دین» و «منفعت» به کار رفته است.

۲. در مقدمه استدلال این نظر آمده است گاهی عین به معنای وجود مادی و به اصطلاح محسوس به کار برده می‌شود و در این مفهوم، عین در مقابل اشیایی غیرمادی نظیر حق اختراع قرار می‌گیرد. این مطلب درست نیست؛ زیرا عین در اصطلاح حقوق در دو معنا به کار می‌رود. گاهی در برابر «منفعت» به کار می‌رود که در این تعبیر، منظور از عین، مالی است که اصالت و استقلال وجودی دارد و وجودش به مال دیگری وابسته نیست. منظور از منفعت نیز مالی است که استقلال وجودی ندارد و به تدریج از عین زاده می‌شود و به آن وابسته است، مثل اتومبیل و خانه به عنوان عین و سواری گرفتن از اتومبیل و سکونت در خانه به عنوان منفعت.

گاه نیز در برابر «دین» به کار می‌رود که جایگاه استقرار آن ذمه است. همان‌طور که می‌بینیم هیچ‌کدام از موارد فوق، به قرار گرفتن «عین» در مقابل اشیای غیرمادی اشاره ندارند. گفتنی است در برابر «اشیایی غیرمادی»؛ «اشیای مادی» قرار می‌گیرد و نه «عین». به نظر می‌رسد قرار دادن عین در مقابل اشیای غیرمادی ناشی از این تصور بوده که مراد از عین، عین مادی و ملموس است، حال آنکه چنین برداشتی به معنای محدود کردن عین و اضافه کردن قیدی به آن است و درست نیست (محمودی، ۱۳۹۱: ۱۶۰).

بنا به منطوق ماده ۷۷۴ قانون مدنی، مورد رهن باید عین معین باشد. بنابراین عین کلی و کلی در معین را نمی‌توان موضوع رهن قرار داد، هرچند که طبق یک نظر می‌توان حکم ماده را به کلی در معین نیز تعمیم داد که با قبض و تسلیم فردی به مرتهن، مال کلی در معین، تعیین می‌یابد (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۵۴۰).

این شرط، یعنی لزوم معین بودن عین، در رهن اموال فکری مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ چون اموال فکری همیشه به صورت عین معین هستند و نمی‌توان آنها را به صورت کلی یا کلی در معین تصور کرد. دلیل این امر آن است که اموال فکری، مال قیمی محسوب می‌شوند نه مال مثلی و صرفاً مال مثلی را می‌توان به صورت کلی و کلی در معین تجسم کرد و مال قیمی صرفاً به صورت معین تصورشدنی است.

شایان ذکر است که اموال فکری نظیر حق اختراع، حق مؤلف و گواهی طرح صنعتی، دارای شبیه، نظیر و مثل نیستند. هرچند محصولاتی که با استفاده از آنها ساخته می‌شوند، ممکن است مثلی باشند. به عنوان مثال از ایده اختراعی شاید هزاران یا صدها هزار داروی مشابه و مثل هم تولید شود، یا یک برنامه رایانه‌ای ممکن است در هزاران سی دی همسان ذخیره شود یا حق تألیفی در سه هزار شمارگان کتاب مشابه متبلور و متجلی شود. باید توجه داشت که محصول تولیدشده از مال فکری، جدا از مال فکر است و مال فکری، هویتی مستقل از محصولاتی دارد که ممکن است در آنها به کار رفته باشند. به این دلیل مالک یکی از این محصولات، به عنوان مثال خریدار یک کتاب یا یک دارو یا یک گوشی تلفن همراه، صرفاً مالک محصول تولیدشده از مال فکری است و با خرید یکی از محصولات، مال فکری به تملک او در نمی‌آید. به همین دلیل است که در رهن مال مادی متضمن حقوق فکری، وثیقه صرفاً به مال مادی محدود شده است و شامل حقوق فکری مورد استفاده در مال نمی‌شود (محمودی، ۱۳۹۱: ۱۶۶).

مانع دیگری که در ماده ۷۷۲ بیان شده و ظاهراً رهن اموال فکری را مانع شده است؛ نقش قبض در رهن بوده که نظرهای مختلفی وجود دارد که این مورد سبب بروز ایرادهایی از سوی حقوقدانان به این امر شده است.

بنابه دلایل زیر قبض اموال فکری امکان‌پذیر است و توثیق اموال فکری با ماده مذکور تعارض ندارد:

۱. قبض مفهومی عرفی دارد و باید چگونگی تحقق آن را از منظر عرف تفسیر کرد. به‌نظر می‌رسد با توجه به ماهیت غیرمادی اموال فکری، قبض این اموال به شکل دیگر، به‌عنوان مثال از طریق تحویل اسناد و مدارک یا انجام دادن تشریفات ثبتی صورت می‌گیرد و این مقدار از دید عرف برای تحقق قبض کفایت می‌کند.
۲. درست است که این اموال ماهیت غیرمادی دارند، از این مطلب نمی‌توان غیرممکن بودن قبض آنها را نتیجه گرفت که در این صورت، باید قرارداد انتقال و لیسانس این اموال را نیز باطل دانست، زیرا اموالی موضوع قرارداد انتقال و لیسانس قرار می‌گیرند که نمی‌توان آنها را به طرف قرارداد تسلیم کرد.
۳. با توجه به ماهیت غیرمادی این اموال، به‌نظر می‌رسد باید اسناد و مدارک را نماینده این اموال دانست. این نظر در خصوص دیونی که واجد اسناد نیز توسط حقوقدانان پیشنهاد و پذیرفته شده است. به این صورت که قبض دیون دارای اسناد، از طریق اسناد متضمن دین است.
۴. هدف از توثیق، ایجاد اطمینان خاطر برای طلبکار است که در صورت عدم وصول طلبش، بتواند از محل وثایق، طلب خود را برداشت کند. از طریق تحویل اسناد، این اطمینان در طلبکار ایجاد می‌شود. افزون بر این، از طریق تشریفات دیگری مثل ثبت، می‌توان این اطمینان را مضاعف کرد. حتی در صورت انجام دادن ثبت به شکل رسمی و دولتی، به‌نظر می‌رسد دیگر به قبض اسناد نیازی نیست.
۵. امروزه در سایر اموال، مثل املاکی که موضوع رهن قرار می‌گیرند، اهمیت قبض به‌معنای تصرف فیزیکی کم شده است و تشریفات ثبتی جای آن را گرفته‌اند؛ به‌طوری‌که قبض یا اصلاً صورت نمی‌گیرد یا صوری است و در واقع قبض در کار نیست (محمودی، ۱۳۹۱: ۱۶۸).

واقعیت‌های اقتصادی و نیازهای تجاری، توثیق اموال فکری را به ضرورت اجتناب‌ناپذیری بدل کرده است. درست است که با استفاده از تحلیل‌های حقوقی می‌توان توثیق اموال فکری را با مقررات قانون مدنی همسو کرد، ولی به‌منظور اجتناب از برداشت‌های مشتت، لازم است رهن اموال فکری در قانون ثبت اختراع، طرح‌های صنعتی و علائم تجاری صریحاً پیش‌بینی شود و به موازات آن در مقررات مربوط به بطلان رهن دین تجدیدنظر کنند تا نارسایی‌هایی که حکم کلی مذکور نسبت به اموال مختلف (از جمله اموال فکری به‌عنوان نمونه رهن حق از طرف لیسانس‌دهنده و لیسانس‌گیرنده) ایجاد می‌کند، برطرف شود.

با توجه به موارد فوق می‌توان گفت که مانع اصلی در پذیرش توثیق اموال فکری؛ مواد ۷۷۲ و ۷۷۴ قانون مدنی است و تمامی دلایل ذکرشده اگرچه راهگشاست، نبود صراحت در قانون، مانع پذیرش رهن اموال فکری شده است.

انتقال حقوق مالکیت معنوی در قالب عقد صلح

یکی از عقود که در آن بحث انتقال اموال مطرح می‌شود، عقد صلح است. عقد صلح قالب گسترده‌ای است که با قصد طرفین برای جلب نتایج خاص منعقد می‌شود. ماده ۷۵۲ قانون مدنی اعلام می‌کند: «صلح ممکن است یا در مورد رفع تنازع موجود و یا جلوگیری از تنازع احتمالی یا در مورد معامله و غیر آن واقع شود». ماده ۷۵۸ همین قانون نیز بیان می‌کند: «صلح در مقام معاملات هرچند نتیجه معامله‌ای را که به جای آن واقع شده است، می‌دهد لیکن شرایط و احکام خاصه آن معامله را ندارد».

بنابراین چون عملاً امکان دارد صلح جایگزین بسیاری از اعمال حقوق شود و قالب گسترده‌ای دارد، می‌توان آن را وسیله‌ای برای انتقال حقوق مالی مؤلف محسوب کرد. حقوق، اعیان و دیون، موضوع عقد صلح قرار می‌گیرند. البته برخی معتقدند با این‌حال به‌نظر می‌رسد که نمی‌توان به گستردگی عقد صلح در این مورد اتکا داشت. قراردادهای

مؤلف مبتنی بر مسامحه نیستند و هدف از آنها حمایت از طرف ضعیف قرارداد (مؤلف) است. قانونگذار سعی در تضمین بهره‌برداری از آثار مؤلفان دارد و در حقوق برخی کشورها مؤلفان در عواید بهره‌برداری سهیم می‌شوند. موضوع حقوق مالی مؤلف نیز جزو امور غیرمادی و معنوی بوده و اثر آنها ایجاد انحصار در بهره‌برداری است. صلح عقدی جامع و قالبی برای عدم رعایت برخی از احکام قراردادها و عقود معین است. در این قالب نتایج عقود بدون لزوم رعایت شرایط آنها اخذ می‌شود. به نظر می‌رسد عقد صلح با وجود شمول آن، نسبت به معامله حقوق مالی مؤلف، با توجه به ضرورت دفاع از حقوق پدیدآورنده و لزوماً وجود قواعد حمایتی خاص وی، چارچوب مناسبی برای این منظور نباشد. در مجموع استفاده از قالب صلح برای انتقال حقوق مالی مؤلف پیشنهاد نمی‌شود، زیرا صلح حداقل متضمن گذشت از برخی از حقوق احتمالی و اسقاط حق ادعا و غیره است که این شرایط با حمایت از مؤلف انطباق ندارد. با این حال، در شرایط فعلی می‌توان قرارداد بهره‌برداری را در قالب عقد صلح منعقد کرد (محمدی، ۱۳۸۶: ۱۹۰).

در خصوص حقوق مالکیت‌های صنعتی نیز، پذیرفتن این مطلب مشکل است؛ چرا که قراردادهای انتقال حقوق مالی مخترع، با بندها و شرایط متعدد و پیچیده‌ای منعقد می‌شود که تحلیل ماهیت حقوق آن به یک صلح ساده مقبول نیست. از طرفی عموماً قراردادهای انتقال حقوق مالی مخترع، چه در قالب انتقال مالکیت و چه در قالب انتقال حق استفاده از موضوع اختراع، زمانی منعقد می‌شود که دارنده حق، توان بهره‌برداری از موضوع حق را ندارد و به همین دلیل آن را به دیگری منتقل می‌کند. بنابراین با ماهیت عقد صلح (که در آن تعادل دو عوض شرط جهت عقد نیست) یکی نخواهد بود؛ همین دلایل در مورد سایر شاخه‌های حقوق مالکیت صنعتی نیز (که برای بهره‌برداری به سرمایه‌گذاری نیاز دارد) امکان طرح خواهد داشت (امیدیان، ۱۳۸۶: ۱۰۱ و ۱۰۲).

انتقال حقوق مالکیت معنوی در قالب عقد هبه

ماده ۷۹۵ قانون مدنی هبه را عقدی می‌داند که به موجب آن کسی مالی را مجاناً به کس دیگری تملیک کند و آنچه مشخص است، تأکید قانونگذار به موضوع هبه خواهد بود که مال است.

حقوق مالی مؤلف، حقوق مالکانه و انحصاری هستند که علی‌الاصول صاحب آنها مانند هر مالک دیگری حق همه گونه تصرف در اموال خود را دارد. ماده ۳۰ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «هر مالک نسبت به مایملک خود حق همه گونه تصرف و انتفاع دارد، مگر در مواردی که قانون استثنا کرده باشد». مؤلف یا ورثه وی نیز علی‌الاصول از تمام اختیارات قانونی از جمله اعراض و هبه اموال خود بهره‌مند هستند. در ماده ۷۹۶ قانون آمده است: «واهب باید برای معامله و تصرف در مال خود اهلیت داشته باشد. سایر احکام قانون مدنی نیز صراحتاً موضوع عقد هبه را مال اعلام می‌کنند و قبض را شرط صحت عقد هبه می‌دانند (ماده ۷۹۸ قانون مدنی). بنابراین هبه عقدی است تملیکی، مجانی، عینی و قابل رجوع.

با توجه به تعریفی که از قبض ارائه شده است و آن را استیلائی عرفی بر مال دانسته‌اند و قانون مدنی نیز به نحوی در ماده ۳۶۷ همین تعبیر را پذیرفته است؛ به نظر نمی‌رسد که شرط بودن قبض مانعی جدی در بحث ما باشد. به‌ویژه از حیث آنکه قانون از «انتقال» حقوق مالی مؤلف به‌عنوان اثر قراردادهای مربوط نام می‌برد. همچنین حقوق مؤلف در تعبیر نیز به مالکیت بیشتر شبیه است تا حقوق به‌معنای خاص کلمه. با این همه به نظر نمی‌رسد که انتقال مجانی حقوق مالی مؤلف، هبه محسوب شود، زیرا:

الف) آنچه در هبه مورد انتقال قرار می‌گیرد، مالکیت واهب است به‌صورتی که پس از تحقق عقد (ایجاب، قبول و قبض مال موهوبه) مالکیتی برای واهب باقی نمی‌ماند. با ایجاب عقد از واهب سلب مالکیت می‌شود و برعکس متهب صاحب

مالکیت همه آثار آن خواهد شد؛ ولی در انتقال حقوق مؤلف، حتی بر فرض مالکیت بودن تعلق این حقوق، پس از عقد ارتباط مؤلف یا ورثه وی با این حقوق قطع نمی‌شود. مدت انتقال محدود و مشخص است و پس از انقضای آن، حقوق مجدداً متعلق به ورثه وی خواهد بود.

ب) در انتقال مالکیت، از جمله از طریق هبه، منتقل‌آیه واجد همه حقوق مالکانه مندرج در قانون می‌شود و جز در صورت شرط خلاف و توافق طرفین یا منع قانونی، هیچ محدودیتی بر مالکیت وی وجود ندارد و در حالی که در قراردادهای مؤلف اصل بر محدودیت انتقال حقوق است و هر چه صریحاً یا ضمناً مورد توافق نباشد، منتقل نشده است. بر همین اساس، شیوه‌های جدید بهره‌برداری از یک اثر، در قراردادهای قبلی منتقل نشده محسوب می‌شود و ورثه مؤلف با وجود انتقال مجانی می‌توانند از آن بهره‌برداری کنند. بنابراین، امروزه عرضه آثار در اینترنت جزو شیوه‌های تقریباً نوین بهره‌برداری از آثار است و انتقال مجانی و حتی معوض حق تکثیر در سالیان گذشته، شامل این امکان بهره‌برداری نمی‌شود.

ج) هبه عقدی قابل رجوع است (شهادت‌نامه، ۱۴۱۰، ج ۳: ۱۹۴) در حالی که انتقال حقوق مؤلف از طریق قرارداد لازم محسوب می‌شود.

د) اگر اثر قرارداد بهره‌برداری، انتقال مالکیت باشد، باید پس از عقد، هیچ حقی برای مؤلف باقی نماند؛ ولی روشن است که مؤلف می‌تواند تنها یکی از حقوق مالی خود را آن هم با شیوه بهره‌برداری معین به دیگری واگذار کند و استفاده از همان حق یا سایر حقوق را شخصاً یا از طریق واگذاری به دیگران انجام دهد. حتی در فرضی که همه حقوق مالی مؤلف منتقل می‌شود، شیوه‌های بهره‌برداری ناشناخته در زمان عقد، متعلق به خود او باقی می‌ماند و می‌تواند همزمان با منتقل‌آیه از حقوق خود به شکل جدید بهره‌برداری کند.

ه) هبه موجب انتقال مالکیت می‌شود و مالک جز به موجب تحقق یکی از عقود یا ارث یا فسخ و اعراض، حقوق خود را از دست نمی‌دهد؛ در صورتی که حداکثر مدت انتقال حقوق مالی مؤلف سی سال است. در این صورت پس از پایان مدت سی سال به چه دلیل حقوق به خود مؤلف یا ورثه وی برمی‌گردد؟ کدام سبب ناقل مالکیت برای مؤلف یا ورثه‌اش وجود دارد (محمدی، ۱۳۸۶: ۲۰۳-۲۰۵).

بنابراین حتی بر فرض قابلیت اعمال مقررات هبه در مورد انتقال مجانی حقوق مؤلف، قرارداد واقع شده را نمی‌توان هبه دانست. علاوه بر این، اصولاً انتقال مجانی، خلاف قاعده است و در بحث حقوق مؤلف این امر غیرطبیعی تر جلوه می‌کند. لذا در صورت تردید باید اصل را بر عدم چنین انتقالی مستقر کرد.

در خصوص حقوق مالکیت صنعتی نیز با توجه به اطلاق ماده ۳۹ قانون ثبت علایم و اختراعات که انتقال مالکیت ورقه اختراع را پذیرفته و اطلاق ماده ۱۲ همین قانون که به قابلیت انتقال علامت تجاری اشاره کرده است، ظاهراً عقد هبه از جمله قالب‌های انتقال مالکیت در حقوق مالکیت‌های صنعتی محسوب می‌شود. اما همان‌طور که می‌دانیم، عقد هبه، عقدی قابل رجوع است، در حالی که با توجه به اصل لزوم قراردادهای، می‌توان چنین استنباط کرد که قرارداد انتقال حقوق مالی مخترع لازم است. از طرفی همان استدلال که ما را از پذیرش عقد صلح به‌عنوان یکی از طرق انتقال حقوق مالکیت معنوی منصرف کرده، در اینجا نیز طرح‌شدنی است (امیدیان، ۱۳۸۶: ۱۰۶).

انتقال حقوق مالکیت معنوی در قالب عقد عاریه

عاریه عقدی است که به موجب آن احد طرفین به طرف دیگر اجازه می‌دهد که از عین مال او مجاناً منتفع شود. عاریه‌دهنده را معیر و عاریه‌گیرنده را مستعیر گویند (ماده ۶۴۵ قانون مدنی). بر مبنای این تعریف، اثر اصلی عقد عاریه ایجاد اذن در انتفاع و استفاده است. موضوع اصلی عقد منفعت حاصل از اعیان قابل بقا در برابر مصرف است. عقد عاریه

عقدی جایز است که مجانی بودن آن مورد تأکید قانونگذار قرار دارد. در عاریه، مستعیر در چارچوب اذن امکان استفاده از منافع مال را دارد و حق انتقال عین مورد عاریه را به دیگری ندارد (ماده ۶۴۷ قانون مدنی).

قراردادهای مؤلف نیز برخی از این اوصاف را دارند. به تعبیر قانون، حق واگذاری و حق استفاده از حقوق مالی پدیدآورنده، نتیجه قرارداد میان پدیدآورنده و منتقل‌آلیه است. میزان حقوق منتقل شده محدود به توافق دو طرف و پس از پایان مدت نیز حقوق متعلق به خود مؤلف خواهد بود و قاعدتاً انتقال آن حقوق در مدت قرارداد میسر نیست (محمدی، ۱۳۸۶: ۲۱۴).

با این حال قراردادهای مؤلف، هرگز عاریه محسوب نمی‌شود زیرا صرف نظر از موضوع غیرمادی آنها، اثر قراردادهای مؤلف نیز صرفاً ایجاد اذن و تصرف نیست. منتقل‌آلیه صاحب حق و تکلیف می‌شود و همین امر به نوبه خود موجب جریان یافتن اصل لزوم و الزام‌آور بودن قراردادها خواهد بود. علاوه بر این، انتقال حقوق مالکیت معنوی در عقد عاریه در حقوق مالکیت صنعتی نیز وجود ندارد.

انتقال حقوق مالکیت معنوی در قالب عقد وکالت

وکالت عقدی است که برای اعطای نیابت به منظور انجام دادن اموری که به نام و حساب موکل توسط وکیل انجام می‌گیرد، منعقد خواهد شد. اثر اصلی این عقد اعطای نیابت است. از این جنبه که در مقابل اعطای نیابت، عوضی پرداخت نمی‌شود، وکالت مجانی محسوب می‌شود، اگرچه انجام دادن موضوع وکالت مستلزم پرداخت اجرت از سوی موکل است (ماده ۶۷۷ قانون مدنی).

در قراردادهای مؤلف اثر قرارداد، ایجاد حق و تکلیف است و منتقل‌آلیه در همان چارچوب انتقال قائم مقام مؤلف محسوب می‌شود، در حالی که وکیل قائم مقام موکل تلقی

نمی‌شود. وکالت جایز است و در مقابل، قراردادهای مؤلف لازم و معمولاً معوض هستند. از این رو نمی‌توان قراردادهای مؤلف را جزو عقود اذنی تلقی کرد. اثر این قراردادها، انتقال و واگذاری حقوق مالی مؤلف است و تعهدآور محسوب می‌شوند (محمدی، ۱۳۸۶: ۲۱۵).

پس انتقال حقوق مالکیت ادبی و هنری و به تبع آن صنعتی، در عقد وکالت جایز نیست.

انتقال حقوق مالکیت معنوی در قالب عقد معاوضه

ماده ۴۶۴ قانون مدنی مقرر می‌دارد: معاوضه عقدی است که به موجب آن، یکی از طرفین، مالی می‌دهد به عوض مال دیگر که از طرف دیگر اخذ می‌کند، بدون ملاحظه اینکه یکی از عوضین، مبیع و دیگری ثمن باشد. در ماده ۴۶۵ نیز بیان می‌شود که: در معاوضه، احکام خاصه بیع جاری نیست.

با توجه به مواد فوق تفاوت عقد معاوضه و بیع این است که در بیع، مبیع باید عین باشد، اما در معاوضه، شاید عین یا منفعت یا حق مالی باشد. در نتیجه با عنایت به مالیت اموال فکری، به طریق اولی امکان معاوضه این اموال وجود دارد.

نتیجه‌گیری

در قانون ایران از جمله ماده ۵ قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان مصوب سال ۱۳۴۸، ماده ۱ قانون ترجمه و تکثیر کتب و نشریات و آثار صوتی مصوب سال ۱۳۵۲، ماده ۱۲ قانون ثبت علائم و اختراعات و همچنین ماده ۳۹ قانون ثبت علائم و اختراعات مصوب سال ۱۳۱۰ به قابلیت نقل و انتقال اموال معنوی (فکری) اشاره شده است. اما به اصول حاکم و قواعد خاص اشاره‌ای نشده است. قانونگذار حق مالی پدیدآورنده را قابل نقل و انتقال می‌داند، اما هیچ تصریحی در مورد جواز این گونه نقل و انتقال‌ها دیده نمی‌شود و نقل و انتقال این اموال مشمول حکم ماده ۲۱۹ قانون مدنی هستند.

در این نوشتار با بررسی قالب‌های رایج انتقال و عقود معین و بررسی قواعد ویژه هر یک از عقود، امکان انتقال اموال معنوی را در قالب هر یک از عقود بررسی کردیم و به موارد زیر دست یافتیم:

درباره قابلیت بیع اموال معنوی باید گفت که حتی اگر حقوق مالی مؤلف نیز قابلیت مبیع بودن را داشته باشد، توصیف قراردادهای مؤلف به بیع امکان‌پذیر نیست. یادآوری می‌شود در قانون ترجمه و تکثیر کتب و نشریات و آثار صوتی مصوب ۱۳۵۲/۱۰/۰۶ و قانون حمایت از حقوق نرم‌افزارهای رایانه‌ای مصوب ۱۳۷۹/۱۰/۰۴ نیز مثل قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان، با وجود اشاره به انتقال حقوق مؤلف، از بیع نامی به میان نیامده است. در زمینه اموال صنعتی و ثبت اختراع نیز با توجه به ماده ۳۹ قانون ثبت علائم و اختراعات، دارنده ورقه اختراع می‌تواند مالکیت خود را نسبت به ورقه اختراع کلاً یا جزئاً به هر طریقی که بخواهد، به دیگری منتقل کند.

در خصوص عقد اجاره نیز به دلیل تعیین مدت در اجاره (ماده ۴۶۸ ق.م) و عدم تعیین مدت در قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان، حق پدیدآورنده با عقد اجاره سازگار نیست.

استفاده از قالب صلح نیز برای انتقال حقوق مالی مؤلف پیشنهاد نمی‌شود، زیرا صلح حداقل متضمن گذشت از برخی از حقوق احتمالی و اسقاط حق ادعا و غیره است که این شرایط با حمایت از مؤلف انطباق ندارد، با این حال در شرایط فعلی می‌توان قرارداد بهره‌برداری را در قالب عقد صلح منعقد کرد، اما در خصوص حقوق مالکیت‌های صنعتی با توجه به شرایط متعدد و پیچیده انعقاد قراردادها، پذیرفتن انتقال در قالب عقد صلح مشکل و دشوار است.

از بررسی انتقال مجانی حقوق مالکیت معنوی با انتقال هبه مشخص شد که انتقال مجانی، هبه نیست و شرایط حاکم بر هبه در این انتقال وجود ندارد.

قرارداد انتقال حقوق مالکیت معنوی نباید عاریه باشد، چه در حقوق مالکیت ادبی و هنری و چه در حقوق مالکیت صنعتی، زیرا صرف نظر از غیرمادی بودن آنها، اثر قرارداد صرفاً ایجاد اذن و تصرف نیست و مجانی بودن قرارداد استثنایی و برخلاف مصلحت پدیدآورنده است.

با عنایت به اینکه قراردادهای انتقال حقوق مالکیت معنوی جزو عقود اذنی تلقی می‌شوند؛ اثر این قراردادها، انتقال و واگذاری حقوق مالی پدیدآورنده است و تعهدآور محسوب می‌شود، پس انتقال حقوق مالکیت ادبی و هنری و حقوق مالکیت صنعتی در عقد وکالت جایز نیست.

شایان ذکر است که مالک بودن پدیدآورنده بر حقوق مالی خود، دلالتی ندارد بر اینکه همه قراردادهای وی نیز ناقل مالکیت باشند. در خصوص اموال مادی نیز مالک، هر نوع قراردادی اعم از بیع، اجاره، عاریه، برقراری حق انتفاع و ... منعقد می‌کند که برخی از آنها ناقل مالکیت هستند و برخی دیگر نیستند؛ ولی قراردادهای انتقال حقوق مالی پدیدآورنده آثار ادبی، به دلیل اوصاف و ویژگی‌های خاص خود ناقل مالکیت نخواهد بود. به همین دلیل تمامی عقود تملیکی (مجانی و معوض) قالب مناسب برای انتقال این دسته از حقوق نیستند. اما با توجه به مباحثی که در حوزه حقوق مالکیت صنعتی مطرح شد، باید گفت که بخشی از قراردادهای انتقال حقوق مالی پدیدآورنده آثار صنعتی، برخلاف آثار ادبی و هنری متضمن سلب مالکیت از صاحب آثار صنعتی است و بخش دیگری متضمن انتقال حق استفاده و بهره‌برداری به منتقل‌آلیه خواهد بود. بنابراین انتقال اموال معنوی (فکری) تنها در قالب عقد معاوضه امکان‌پذیر است.

منابع

فارسی

۱. امامی، اسداله (۱۳۹۰). حقوق مالکیت صنعتی، تهران، انتشارات میزان.
۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۶). ترمینولوژی حقوق، تهران، انتشارات گنج دانش.
۳. _____ (۱۳۸۸). حقوق مدنی (رهن و صلح)، تهران، انتشارات گنج دانش.
۴. _____ (۱۳۸۸). حقوق اموال، تهران، انتشارات گنج دانش.
۵. شهیدی، مهدی (۱۳۸۲). حقوق مدنی (عقود معین ۱)، تهران، انتشارات مجد.
۶. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۱). اموال و مالکیت، چاپ پنجم، تهران، انتشارات میزان.
۷. _____ (۱۳۸۱). حقوق مدنی معاملات معوض عقود تملیکی، تهران، انتشارات شرکت سهامی انتشار.
۸. _____ (۱۳۸۲). وصیت در حقوق مدنی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۹. _____ (۱۳۸۵). مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، تهران، انتشارات شرکت سهامی انتشار.
۱۰. _____ (۱۳۸۶). قانون مدنی در نظم حقوق کنونی، تهران، انتشارات میزان.
۱۱. _____ (۱۳۸۷). قواعد عمومی قراردادها، ج ۴، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۱۲. _____ (۱۳۹۲). دوره مقدماتی حقوق مدنی (اموال مالکیت)، تهران، انتشارات میزان.
۱۳. معین، محمد (۱۳۷۸). فرهنگ معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، جلد سوم.
۱۴. مشیریان، محمد (۱۳۳۹). حق مؤلف و حقوق تطبیقی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۵. محمدی، پژمان (۱۳۸۶). قراردادهای حقوق مؤلف، تهران، انتشارات دادگستر.
۱۶. میرحسینی، سید حسن (۱۳۸۷). حقوق اختراعات، تهران، انتشارات میزان.

۱۷. _____ (۱۳۹۰). حقوق علایم تجاری، تهران، انتشارات میزان.
۱۸. _____ (۱۳۹۱). مقدمه‌ای بر حقوق مالکیت معنوی، تهران، انتشارات میزان.

عربی

۱۹. امام خمینی، سید روح‌الله (۱۴۲۱). البیع، ج ۳، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر.
۲۰. _____ (۱۳۷۹). تحریر الوسیله، ج ۱، قم، دارالعلم.
۲۱. انصاری، مرتضی (۱۴۲۴). المکاسب، قم، مجمع فکر الاسلامی.
۲۲. ایروانی، باقر (۱۴۲۷). دروس تمهیدی فی الفقه الاستدلالی علی المذهب الجعفری، ج ۲، قم.
۲۳. خوبی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۰). منهاج الصالحین، ج ۲، قم، مدینه العلم.
۲۴. شیخ طوسی، محمدبن حسن (۱۳۸۷). المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۲، تهران، مرتضویه.
۲۵. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۰). الروضه البهیة فی شرح اللعنه الدمشقیه، ج ۳ و ۴، قم، داوری.
۲۶. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۴). تذکره الفقهاء، ج ۱۰، قم، مؤسسه آل‌البیته.
۲۷. نایینی، میرزا محمدحسین غروی (۱۳۷۳). منیه الطالب فی حاشیه المکاسب، ج ۱، تهران، محمدیه.

مقالات و پایان‌نامه‌ها

۲۸. امیدیان، فاطمه (۱۳۸۶). نحوه انتقال حقوق مالکیت معنوی (فکری)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی.
۲۹. کریمی، عباس (۱۳۷۶). رهن و دین، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۳۸: ۴۲-۱۹.
۳۰. گرجی، ابوالقاسم (۱۳۷۲). مشروعیت حق و حکم آن با تأکید بر حقوق معنوی، فصلنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۲۹: ۱۲۸-۱۲۱.
۳۱. محمودی، اصغر (۱۳۹۱). رهن اموال فکری در پرتو مقررات قانون مدنی و مطالعه تطبیقی، مجله پژوهش‌های حقوق تطبیقی، دوره ۱۶، شماره ۱: ۱۷۲-۱۵۷.